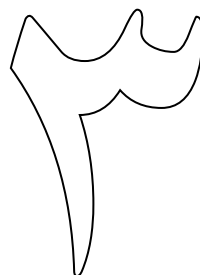


اقتصاد سیاسی انقلاب مصر



ابراهیم عباسی*
محسن شکری**

e.abbasi.ir@gmail.com

* استادیار بخش علوم سیاسی دانشگاه شیراز

** کارشناسی ارشد علوم سیاسی گرایش مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز

تاریخ تصویب: ۹۵/۱۰/۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۱۶

فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۰۲-۶۹.

چکیده

دولت‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا چندین دهه است که سیاست‌های اقتصادی خود را در راستای سیاست‌های اقتصادی نولیبرال یا اصلاحات نولیبرالیسم اقتصادی که به عنوان یک مدل خاص اقتصادی از سوی امریکا و نهادهای تحت سلطه آن مطرح است، تنظیم کرده‌اند. از بین این کشورها می‌توان به ترکیه، لیبی، سوریه، اردن، عراق و کشورهای حوزه خلیج فارس اشاره کرد. مقاله حاضر درصدد است تا با نگاهی بسترمند به تحولات مصر، به سؤال مهم ریشه‌های اقتصادی وقوع انقلاب مصر تحت‌تاثیر بکارگیری سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی در فضای اقتدارگرایی دستگاه سیاسی حسنی مبارک پاسخ دهد. فرض مهم این نوشتار آن است که مصر به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین کشورهای منطقه، پس از شکست و پایان سیاست‌های اقتصادی درهای باز و انفتاح انور سادات، از دهه ۱۹۹۰، اصلاحات نولیبرالیسم اقتصادی را به عنوان سومین نسل پارادایمی اقتصاد سیاسی بکار گرفت و سیاست‌های اقتصادی داخلی و بین‌المللی را براساس این مدل اقتصادی تنظیم ساخت. در نتیجه بکارگیری این سیاست‌ها در فضای سیاسی اقتدارگونه نظام سیاسی مصر، شاخص‌های مهم اقتصادی تحت‌تاثیر این سیاست‌ها قرار گرفت. این مقاله، شاخص‌های مهم و تاثیرگذار اقتصادی همچون فساد، رشد اقتصادی، فقر و نابرابری و بیکاری و امنیت شغلی را در بستر مدل نظری «اقتدارگرایی نولیبرالیسم» به شکلی سیستماتیک و با تکیه بر روش‌های مختلف اقتصاد سیاسی تجزیه و تحلیل خواهد نمود.

واژه‌های کلیدی: نولیبرالیسم اقتصادی، اقتدارگرایی، منطقه خاورمیانه،

انقلاب مصر

مقدمه

سرمایه‌داری^۱ از آغاز، مراحل متوالی را طی کرده است که هر مرحله با شرایط ساختاری و نهادی خاصی مشخص شده است. در قرن بیست و به دنبال جنگ جهانی دوم، اشکال زیادی از مدیریت سرمایه‌داری در جهان سرمایه‌داری صنعتی شده به وجود آمد که درجه زیادی از قوانین اقتصاد دولتی، دولت رفاهی، اتحادیه‌های بزرگ تجاری و در بعضی از کشورها اهمیت سرمایه‌گذاری در بخش دولتی را در برمی‌گرفت. از دهه ۱۹۸۰، نولیبرالیسم^۲ بر جهان سرمایه‌داری غالب شد. این مدل اقتصادی از سیاست توسعه «اجماع واشینگتن»^۳ تبعیت کرده و به وسیله صندوق بین‌المللی پول،^۴ بانک جهانی^۵ و دیگر نهادهای مالی بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفته است (Lubliner, 2006: 2). در شکل نولیبرالی سرمایه‌داری، توسعه اقتصادی با افزایش سود، ثبات دستمزدها، خصوصی‌سازی، تولید مازاد و... همراه است (Kotz, 2008: 1-3). بکارگیری این مدل یا سیاست‌های اقتصادی، ابتدا از امریکای لاتین در قالب اصلاحات نولیبرال^۶ اقتصادی سال ۱۹۸۰ شروع شد (Lubliner, 2006: 2) و سپس به سایر نقاط جهان چون اروپا، آسیا، آفریقا و... سرایت کرد.

-
1. Capitalism
 2. Neoliberalism
 3. Washington Consensus
 4. International Monetary Fund (IMF)
 5. World Bank
 6. Reforms Neoliberalism

خاورمیانه و شمال آفریقا نیز از دهه ۱۹۹۰ به بعد، بکارگیری سیاست‌ها یا مدل اقتصادی نولیبرالیسم اقتصادی را که به عنوان مدل خاص امریکا مطرح است، در چهارچوب «اصلاحات لیبرالیسم اقتصادی» آغاز کردند. تمامی کشورهای این منطقه چون اردن، ترکیه، عراق، سوریه، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و دولت‌های شمال آفریقا (لیبی، تونس، مصر و الجزایر)، سیاست‌های اقتصادی داخلی و بین‌المللی خود چون خصوصی‌سازی، آزادسازی اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری و... را با تاکید بر این مدل اقتصادی تنظیم کردند که تبعات و پیامدهای زیادی برای این کشورها داشت. در این میان پیامدهای منفی بکارگیری این سیاست‌ها بسیار بیشتر از تبعات مثبت، حداقل در کوتاه‌مدت بود.

مصر نیز به عنوان یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین کشورهای منطقه خاورمیانه در شمال آفریقا، این سیاست‌ها را همانند سایر کشورهای منطقه از دهه ۱۹۹۰ و پس از پایان سیاست‌های اقتصادی «انفتاح»^۱ و یا «درهای باز» انور سادات، یک دهه پس از روی کار آمدن حسنی مبارک آغاز کرد. در واقع، نقطه آغاز سیاست‌ها در مصر را باید در نقش ویژه‌ای که مصر در حمایت از سلطه و کنترل امریکا بر منطقه و در مقابل روابطش با اسرائیل بازی کرد، دانست. مصر در نیمه دهه ۱۹۷۰، تحت حکومت انور سادات اقدام به برقراری روابط با اسرائیل کرد. در سال ۱۹۷۹، دوکشور با حمایت جیمی کارتر قرارداد کمپ دیوید را امضا کردند. در نتیجه مصر، کمک‌های میلیاردی نظامی از امریکا دریافت کرد و به بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی پس از اسرائیل تبدیل شد. این سیاست‌ها راه را برای معرفی سیاست‌های نولیبرالیسم حسنی مبارک آماده ساخت (El-Amine and Henaway, 2011: 5). روی کارآمدن حسنی مبارک به عنوان یک حاکم اقتدارگرا در ساختار سیاسی مصر و همزمان اجرای سیاست‌های نولیبرالیسم در چهارچوب برنامه تعدیل ساختاری، منجر به ظهور پدیده‌ای تحت عنوان «اقتدارگرایی نولیبرالیسم» در فضای اقتصاد سیاسی مصر شد؛ به طوری که شاخص‌های مهم اقتصادی مصر را تحت تاثیر خود قرارداد.

در این راستا، سئوالی که مطرح می‌شود این است که سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی در فضای سیاسی اقتدارگرای مصر دوران مبارک، چگونه زمینه‌ساز اعتراضات و در نهایت انقلاب شد؟ در راستای پاسخ به این سئوال، فرضیه به صورت ذیل مطرح می‌شود: بکارگیری سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی توسط حسنی مبارک، در یک محیط سیاسی اقتدارگرا با تحت‌تاثیر قراردادن شاخص‌های مهم اقتصادی چون رشد اقتصادی، فقر و نابرابری و بیکاری و امنیت شغلی در پیوستار با هم ضمن تثبیت اقتدارگرایی رژیم حاکم، زمینه‌ساز بحران پاسخگویی، اعتراضات، سرکوب سیاسی و در نهایت انقلاب در ساختار سیاسی مصر شد. در این مقاله در تلاش هستیم ضمن تبیین و بررسی مدل نظری اقتدارگرایی نولیبرالیسم در فضایی سیستماتیک، تاثیر آن را بر شاخص‌های مهم اقتصادی چون فساد، رشد اقتصادی و فقر و نابرابری و همچنین بیکاری و امنیت در مصر مورد بررسی قرار دهیم.

در این مجال با در نظر گرفتن محدودیت مقاله و به اجمال با رویکرد انتقادی به بررسی پژوهش‌های انجام گرفته در خصوص تحولات منطقه خاورمیانه و به طور مشخص انقلاب مصر خواهیم پرداخت.

۱. آجیلی و کشاورز مقدم در مقاله‌ای تحت عنوان «شاخص‌های توسعه کشور مصر در دوران انقلاب ژانویه ۲۰۱۱» (زمستان ۱۳۹۴)، به تاثیر کیفیت شاخص‌های توسعه اقتصادی چون بیکاری، فقر و نابرابری، افزایش بهای مواد غذایی بر شکل‌گیری اعتراضات مردمی و انقلاب مصر پرداخته است. این مقاله از منظر مطالعات توسعه یا اقتصاد سیاسی توسعه و رویکرد ارتدوکسی لیبرالیسم، نگاه‌شده که به لحاظ نظری بر نظریه مراحل رشد اقتصادی روستو مبتنی است. بنابراین تحولات اقتصادی را در چهارچوب یک مدل در بستر تاریخ در یک فرایند تک خطی و نه سیستمیک مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. تحلیل شاخص‌ها برخلاف آنچه در فرضیه آمده است، جامعیت و انسجام لازم را نداشته و نوعاً به شکلی پراکنده توصیف و تحلیل شده‌اند. از طرفی اثبات حضور مصر دوره مبارک به مرحله بلوغ موردنظر روستو مستلزم کنکاش بیشتری است. در ضمن مطالبات

سیاسی مردم را نمی‌توان در این نظریه به عنوان یکی از عوامل انقلاب بررسی نکرد و مهمتر از همه نظریه روستو نظریه‌ای برای تبیین انقلاب‌ها نیست. نقیصه‌هایی که مقاله حاضر سعی نموده با طرح یک مدل البته از چشم اندازی نو به آنها پاسخ دهد.

۲. سردارنیا و حیدری در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل جنبش اجتماعی مصر در چهارچوب نظریه‌های متاخر جنبش اجتماعی و جان فوران» (پاییز ۱۳۹۴)، در چهارچوب نظریات جنبش اجتماعی قدیم و جدید و معاصر جان فوران با روش تاریخی و جامعه‌شناختی به تحلیل مولفه‌ها و ویژگی‌های جنبش اجتماعی مصر پرداخته است. این مقاله به‌رغم اینکه در چهارچوب نظریات متاخر جنبش‌های اجتماعی به‌ویژه انقلاب و توسعه وابسته جان فوران، علل اقتصادی وقوع انقلاب مصر را بررسی کرده لیکن رویکرد آن کلی و به شکلی توصیفی-تحلیلی، بدون توجه به شاخص‌های دقیق آماری است.

۳. پورحسن در مقاله‌ای با موضوع «دولت عمیق نظامیان و کودتای جامعه مدنی در مصر با تاکید بر تحولات سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۵» (تابستان ۱۳۹۵)، با استفاده از نظریه‌های دولت عمیق و کودتای جامعه مدنی با روش توصیفی-تحلیلی چگونگی قدرت‌یابی نظامیان و سرکوب سازمان‌یافته جنبش اخوان‌المسلمین در مصر را تحلیل نموده است.

۴. احمدیان در مقاله «گذار مصر از رژیم اقتدارگرا: عوامل و زمینه‌ها» (۱۳۹۰)، مولفه‌های داخلی تاثیرگذار بر سقوط حسنی مبارک را تحلیل می‌کند و بحران سیاسی و اقتصادی در کنار تنزل جایگاه منطقه‌ای مصر را عامل سرنگونی حسنی مبارک می‌داند.

۵. سردارنیا در مقاله دیگر تحت عنوان «تحلیل ساختاری کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۱» (تابستان ۱۳۹۰)، پرداخته و در نهایت محدودیت شدید ساختاری و ضعف جدی کارگزاری را علت تثبیت اقتدارگرایی و دموکراسی صوری در مصر می‌داند.

۶. آنجلا جولیا و همکاران (2011) در مجموعه مقالات قیام علیه نولیبرالیسم



بدون یک چهارچوب نظری منسجم با روش توصیفی و تحلیلی و به شکلی کلی، به بررسی تاثیر سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی در کشورهایی که این سیاست را بکار گرفته‌اند، می‌پردازد و در نهایت علل وقوع انقلاب‌های منطقه خاورمیانه به صورت عام و مصر به طور خاص را تداوم سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی معرفی می‌کند.

این پژوهش برخلاف پژوهش‌های انجام‌شده داخلی و نیز خارجی که بیشتر در چهارچوب مطالعات توسعه و اقتصادسیاسی توسعه کلاسیک و جنبش‌های اجتماعی متاخر به تحلیل و تبیین انقلاب مصر پرداخته‌اند و در قیاس با سایر پژوهش‌های موجود که در چهارچوب یک مدل و نظریه منتخب، پدیده‌های سیاسی (چون انقلاب مصر) را به روش توصیفی، تحلیلی، فرایندی-تاریخی بررسی کرده‌اند؛ تلاش می‌کند با نگاهی سیستماتیک و با در نظر گرفتن تاثیر متغیرهای داخلی و بین‌المللی، با روش دیالکتیکی در یک فضای اندرکنشی، ضمن ایجاد و بسط یک مدل مفهومی به نام **نولیبرالیسم اقتدارگرا**، به ریشه‌یابی علل اقتصادی وقوع انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱، با شاخص‌های کلان اقتصادی بپردازد. این مقاله همچنین درصدد است با تمرکز تحلیلی و افزایش دقت آماری و بیان آنها در قالب نمودارها، بسیاری از ابهامات و تناقضات تحلیلی و آماری موجود در پژوهش‌های داخلی و نیز خارجی در ارتباط با شاخص‌ها و متغیرها و رابطه آنها را کاهش داده و به لحاظ محتوایی و نوعا نظری، به آنها انتظام بخشد.

۱. سیاست‌گذاری نولیبرالیسم اقتصادی در نظام‌های اقتدارگرا

در سیر تطور بسترمند مکاتب اقتصادی از قرن نوزده تا قرن بیستم، یعنی از لیبرالیسم کلاسیک متبلور در دست نامرئی، مزیت مطلق و اقتصاد لسه-فر آدم اسمیت و دولت رفاهی متجلی در آراء و نظریات کینزی، نولیبرالیسم را باید نظریه‌ای تکاملی مبتنی بر عقلانیتی جدید معرفی کرد. به عبارت دیگر نظریه‌ای که پایه‌ها، اصول و مبانی اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک را در عصر جدید تحت عنوان «جهانی‌شدن اقتصاد» با عقلانیتی نو پیوند زده است، تا بتواند با دستگاه منطقی مدرن، زمینه‌ها را برای مقابله با بحران‌های اقتصادی فراهم کند. دستگاه

منطقی مدرن نئولیبرالیسم بر بینش فلسفی - سیاسی «عقلانیت تکاملی» فردریش فون هایک و «دولت حداقلی» رابرت نوزیک استوار است که در واکنش به «عقلانیت سازندگی» نظریات سوسیالیستی و مفروضه‌های آن شکل گرفت. این دستگاه منطقی در نگاه اقتصادی در نظریات میلتون فریدمن، ریگان و تاچر در واکنش به نظریات کینزیسم که به نوعی بر عقلانیت سازندگی و دخالت دولت در امور اقتصادی برای حل بحران‌ها تاکید داشت، شکل گرفت.

میلتون فریدمن و اقتصاددانان نئولیبرالیسم، عصر فوردیسم را که براساس نظریات کینزیسم، بر مداخله دولت در اقتصاد، ایجاد شبکه‌ای از مقررات نظارتی در بخش مالی، مصرف انبوه و تولید انبوه و اشتغال کامل تاکید شده بود را مورد انتقاد قرار دادند (Stockhammer, 2010: 8) و بر بازار آزاد و خودجوش، کاهش هزینه‌های عمومی، عدم مداخله دولت در اقتصاد، خصوصی‌سازی بخش عمومی (واگذاری شرکت‌های تحت تملک دولت در حوزه‌های مختلف به بخش خصوصی یا خصوصی‌سازی تعدادی از صنایع)، تجارت آزاد به عنوان ابزارها و راهکارهایی برای افزایش رشد اقتصادی تاکید کردند (Evans et al, 2013, p.15). در همین راستا، دیوید هاروی نیز به عنوان یکی از نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم اقتصادی، فرایندهای سیاسی و اقتصادی چون خصوصی‌سازی، اصلاحات در بخش مالی و بازتوزیع درآمدها را به عنوان عوامل تشکیل دهنده نئولیبرالیسم معرفی کرد (Roccu, 2012: 101). وجود این مکانیسم‌ها در اقتصاد نئولیبرالیسم را نمی‌توان به معنای خروج دولت از عرصه سیاست‌های اقتصادی دانست. این مکانیسم‌ها نقش تولیدی دولت را کاهش داده و در عوض نقش تنظیمی آن را افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر، نقش دولت را حوزه سیاسی، تنظیمی تعریف می‌کند اما در بخش اقتصاد، نقش دولت را به موازات عدم حضور در حوزه‌های سرمایه‌گذاری، توسعه ملی و برنامه‌ریزی برای بازار به‌ویژه بازار مالی، به صورت حداقلی معین می‌کند (Pereira et al, 2013: 15).

بنابراین در این فضا، نئولیبرالیسم به واسطه فرد و بازار، مرزهای دولت را عقب می‌راند؛ زیرا بر این اعتقاد است که سرمایه‌داری بازار بدون کنترل حکومتی،



کارایی و رشد گسترده‌ای خواهد داشت (هیود، ۱۳۹۲: ۷۶). این نظریه همچنین در راستای حفظ آزادی فرد، وجود دولت را تهدید کننده آزادی می‌داند. اما فریدمن با نگاهی خوشبینانه بر این اعتقاد است که سرمایه‌داری، آزادی سیاسی را گسترش می‌دهد، زیرا قدرت سیاسی را از قدرت اقتصادی جدا می‌کند (Evans et al, 2013: 15). از سوی دیگر طرفداران نظام سرمایه‌داری چشم امید به نولیبرالیسم داشته تا در فضای سرمایه‌داری معاصر، فرایند انباشت سرمایه را سرعت ببخشد. زیرا فرایند انباشت سرمایه می‌تواند در بلند مدت زمینه را برای افزایش رفاه در بین مردم فراهم کند. اما به دلیل ناکافی بودن تقاضای کل بخاطر گرایش به حداقل دستمزد و کاهش هزینه‌های عمومی و به دنبال آن ایجاد بی‌ثباتی در ساختار کلان اقتصادی و انحراف منحنی به سمت رکود و بحران مالی، این نوع انتظار دیالکتیک بین سرمایه‌داری و انباشت سرمایه‌داری در نولیبرالیسم، به یک مسئله مشکل‌ساز مبدل شده است (Kotz, 2000: 3). در نتیجه باید گفت که نولیبرالیسم با مکانیسم بازار و فردگرایی، سوسیالیسم دولتی یا اتاتیسم را ناکارآمد دانسته و در فضای کاپیتالیستی بین سرمایه‌داری، فرد، بازار و آزادی از یک‌سو و فرایند انباشت سرمایه از سوی دیگر ارتباط برقرار می‌کند.

جلوه‌های دیگر از نولیبرالیسم، برنامه‌های تعدیل ساختاری است که عمدتاً در ارتباط با دولت در کشورهای در حال توسعه مطرح می‌شود. این برنامه‌ها به شکل مداخله‌گرایی اقتصادی از سوی نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی با مکانیسمی همچون اعطای وام و التزام به سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی و عمومی و... جهت همسویی کشورهای در حال توسعه با اقتصاد لیبرال و ادغام آنها در اقتصاد جهانی صورت می‌گیرد (Hanieh, 2011: 29-34). اما در مورد اجرای این سیاست‌ها و تاثیرات سیاسی و اقتصادی آن باید گفت که این سیاست‌ها در کشورهای کوچک و کمتر اقتدارگرا می‌تواند محیط دموکراتیک و حکومت‌داری مناسبی را ایجاد کند. کاربست این سیاست‌ها در جهان سوم، در گرو امنیت داخلی بالا و در بسیاری از موارد سرکوب سیاسی است. از نظر بکمن، برنامه تعدیل ساختاری دولت، در کشوری که فضای سیاسی لازم برای انجام

برنامه تعدیل ساختاری وجود ندارد، یا با مخالفت‌های زیاد و یا با سرکوب سیاسی روبه‌رو می‌شود. این برنامه‌ها در بسیاری از کشورها می‌تواند به وسیله دولت‌های اقتدارگرا و نظامی نیز انجام شود. اما قیام‌های مردمی ناشی از اجرای این سیاست‌ها می‌تواند به شدت سرکوب شود. بنابراین نمی‌توان گفت که اجرای این برنامه‌ها در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه می‌تواند به دموکراسی منجر شود (Şener: see to Toye, 1992, p.113: Beckman, 1992: 94).

از منظر جان لینز، مهمترین کارویژه‌های یک نظام اقتدارگرا عبارتند از: تمرکز قدرت اجرایی در دست گروهی کوچک، نخبه‌گرایی با حقوقی انحصاری و مکانیسم‌های کنترل اجتماعی بدون توجه به خواسته‌های شهروندان، بحران و شخصی شدن مشروعیت و توانایی سازواری و انطباق است. برنل نیز به عنوان یکی از نظریه‌پردازان جدید اقتدارگرایی، بر نقش مهم و تاثیرگذار عوامل نهادی در رژیم‌های اقتدارگرا تاکید دارد. از نظر وی، رژیم‌های اقتدارگرا برای حفظ و بقای نظام سیاسی از دو راهکار بهره می‌گیرند؛ از یک‌سو رژیم با سوءاستفاده از اهرم‌های دولتی در دست خود، نهادهایی را برای حفظ نظام در مواقع بحرانی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر انتخابات را محدود می‌کند. در این راستا، حفظ دستگاه سیاسی به شکلی قدرتمند این اجازه را به رژیم می‌دهد که ساختارها و فرایندهایی -چون نیروهای امنیتی و سانسور رسانه‌ها- که دستگاه سرکوب سیاسی را تقویت می‌کند، قانونی شود. در نتیجه بدین شکل، بقای نظام اقتدارگرا تامین می‌شود (Perkins, 2010: 9-13). در واقع، این شرایط می‌تواند توانایی سازواری و انطباق نظام را در زمان بحران و اضافه باری ناشی از سیاست‌گذاری نادرست، افزایش دهد.

با توجه به این ویژگی‌ها و کارویژه‌های نظام‌های اقتدارگرا، یکی از ابعاد مهم سیاست‌گذاری نولیبرالی در نظام‌های اقتدارگرا را می‌توان نوعی مهندسی اجتماعی در ابعاد سیاسی-اقتصادی مفهوم‌سازی نمود. در این چهارچوب، برای دولت اقتدارگرا، نولیبرالیسم تلویحا به عنوان راهی برای کسب و انباشت سرمایه، رشد و توسعه اقتصادی و به تبع آن ایجاد رفاه برای مردم تعریف می‌شود. برای این نظام



یکی از شروط اصلی گذار این است که بسترهای لازم برای انجام اصلاحات نولیبرالیسم ایجاد شود؛ این هدف در چهارچوب قواعد و قوانین نظام اقتدارگرا تعریف و از طریق مکانیسم تغییر نهادی به شکلی هدفمند و برنامه‌ریزی شده انجام گرفته و ممکن است در یک فرایند خودکار یا نیمه خودکار، در سطح کارکردی با تغییرات اقتصادی و سیاسی متناقض همراه باشد. بازیگرانی که در این فرایند به ایفای نقش می‌پردازند: دولت، جامعه، تکنوکرات‌ها، سرمایه‌داران، بروکرات‌ها، ارتش و نظامیان، گروه‌های فشار، احزاب و غیره است.

در این چهارچوب، دولت نئولیبرال اقتدارگرا بدون استفاده از زور و اجبار (Sener, 1992: 2-10)، ضمن محدود ساختن خواسته‌های دموکراتیک شهروندان (Azar, 2015: 1-3) و در عین حال جلب نظر افکار عمومی، به شکلی زمینه را برای بکارگیری اصلاحات نولیبرال اقتصادی - با یک استراتژی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت - فراهم کند. در این فضا و در راستای انجام اصلاحات بازار آزاد در این نظام، اقدام در جهت خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی و کاهش نقش کنترلی و تصدی‌گری دولت به تدریج و با تأخیر انجام می‌گیرد. این نوع مکانیسم و سیاست محتاطانه دولت نئولیبرال اقتدارگر عمدتاً برخاسته از نگرانی‌های رژیم در خصوص توازن قدرت در طبقه حاکم از یک‌سو و ایجاد توازن و حفظ وضع موجود درون جامعه از سوی دیگر است (Roccu, 2012: 187)

باگسترش خصوصی‌سازی و اجرای سیاست بازار آزاد در چهارچوب قواعد و قوانین اقتدارگرا، مکانیسم تغییر نهادی و کانال‌های غیررسمی به طور خودکار و نیمه خودکار فعال شده که در نتیجه آن نیروها و روابط طبقاتی تحت شعاع قرار خواهند گرفت. در واقع، مکانیسم‌های نهادی در ساختار سیاسی نظام سیاسی اقتدارگرا، زمینه را برای افزایش نفوذ و قدرت سیاسی نخبگان سرمایه و تکنوکرات‌ها و تجار و نظامیان در بخش‌های مختلف اقتصادی چون مالی، صنعتی و کشاورزی، فراهم می‌نماید. افزایش نفوذ این نوع گروه‌های طرفدار اصلاحات اقتصادی با اقدامات دولت، شرایط را برای تغییرات در ساختار اقتصادی در بخش‌های مختلف فراهم نموده (Roccu, 2012: 132-180) و آشکارا همسو با

نولیبرالیسم و سرمایه‌داری فراملی است. این امر زمینه را برای پیوند نابرابر سرمایه‌داری ملی با سرمایه‌داری فراملی مهیا می‌نماید (Hahn, 2008: 142-146).

این شرایط با ایجاد پیوند بوروکراسی دولتی و سرمایه‌داری از یک سو و ایجاد شکاف و انشقاق بین بوروکراسی دولتی و جامعه از سوی دیگر، زمینه را برای شکل‌گیری طبقه سرمایه‌داری الیگارشیک فراهم می‌کند. سرمایه‌داری الیگارشیک که از روابط نزدیک با طبقه حاکم سود می‌برد، یک امپریال نولیبرالیسم را تشکیل می‌دهد که از یک سو به واسطه ارتباط با طبقه حاکم زمینه را برای بازتولید و تثبیت اقتدارگرایی فراهم کرده و از سوی دیگر با به یغما بردن ثروت برآمده از فرایند انباشت سرمایه، کاهش هزینه‌های عمومی و ایجاد سیستم بازتوزیع درآمدی ناکارآمد، به افزایش نابرابری، فقر و شکاف بین طبقه حاکم و فرودست منتج می‌شود (Roccu, 2012: 5-70). این وضعیت به طور آشکار مشکل‌ساز بودن دیالکتیک سرمایه‌داری و انباشت سرمایه به‌ویژه در نظام‌های اقتدارگرا را نشان می‌دهد.

از طرفی، سرمایه‌داری نولیبرال در نظام سیاسی اقتدارگرا با آزادی سیاسی همراه نبوده است؛ زیرا در این نظام، قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی مجزا نیست (Evans et al, 2013: 15). به عبارت دقیق‌تر، آزادسازی اقتصادی با آزادسازی سیاسی همراه نبوده و این شرایط زمینه را برای تقویت سرمایه‌داری اقتدارگرا فراهم می‌کند (Bureaucrat, 2015: 1-4). بنابراین می‌توان گفت اگرچه در کوتاه‌مدت زمینه را برای جلب نظر افکار عمومی بدون سرکوب و استفاده از زور فراهم می‌کند، اما در میان‌مدت و بلندمدت با ایجاد انحصارگرایی، شبه انحصارگرایی، سوداگری، رانت جویی، فساد سیاسی و قانونی و دیوانسالاری بیمار، ضمن ایجاد شکاف و انشقاق طبقاتی، زمینه را برای بحران مشروعیت فراهم می‌کند.

۲. یافته‌های پژوهش

اقتدارگرایی در ساختار سیاسی مصر: مصر در میان کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی و دموگرافیک و همچنین نقش‌آفرینی در تحولات سیاسی منطقه‌ای در طول تاریخ، از جایگاه محوری برخوردار است (Pioppi and et al, 2011: 3). فضای سیاسی مصر از دوران پس از سقوط سلطنت



ملک فاروق به وسیله کودتای نظامی جمال عبدالناصر، جولانگاه نقش‌آفرینی بازیگران و کنشگران میلیتاریست بوده که هریک با جهان‌بینی و اندیشه به نسبت متشابه اما در بستری متفاوت، نوعی نظام اقتدارگرا را در ساختار سیاسی ایجاد کرده‌اند که با اشکال گوناگون تا به امروز تداوم پیدا کرده است. اقتدارگرایی در مصر با جمال عبدالناصر شروع شد و کمی تعدیل در زمان انورسادات ادامه یافت و با تغییری شگرف در دوران حسنی مبارک تداوم یافت و اکنون به شکلی متفاوت به وسیله ژنرال السیسی ادامه دارد.

در وضعیت اسفبار فساد و تبعیض اقتصادی، تضاد طبقاتی و سلطه انگلیس، کودتای ۱۹۵۳ رخ داد. جمال عبدالناصر یک نظام جمهوری خلقی، پوپولیستی و سوسیالیستی دولتی را در عرصه اقتصادی تشکیل داد و به جامعه مدنی ضعیف شکل گرفته در دوره سلطنت ملک فاروق پایان داد. حکومت ناصر سه عنصر سرکوب، ملی‌گرایی و پوپولیسم کاریزماتیک را ترکیب کرد و عرصه را بر نهادهای آزادی‌های مدنی به شدت تنگ کرد. در این دوره نظامیان بر دولت و نهادهای اطلاعاتی و بوروکراسی سلطه یافته و در کنار سرکوبگری ویژه، به مثابه تصمیم‌گیرندگان و مجریان اصلی ایفای نقش کردند. اما در نهایت، بحران مشروعیت، رژیم اقتدارگرای افسران آزاد را از پای درآورد. سپس انورسادات مانند یک سواره نظام به ظاهر معتدل، شمشیر تیز اقتدارگرایی را بر بدنه ساختار سیاسی مصر کشید (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

با روی کارآمدن انورسادات در سال ۱۹۷۱، حکومت اقتدارگرای پوپولیستی ناصر جای خود را به حکومت کمتر ایدئولوژیک و در نوسان بین اقتدارگرایی و دموکراسی اولیه داد و یک نظام چندحزبی با فرصت رقابتی محدود ایجاد کرد. وی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، سیاست انفتاح یا درهای باز اقتصادی را با هدف تشویق بخش خصوصی اعلام کرد. این سیاست با نوعی آزادسازی سیاسی اولیه همراه شد، ولی در عمل حکومت تا حد قابل توجهی به صورت شبه اقتدارگرا باقی ماند. در نهایت سرکوب و محدود شدن آزادی‌های سیاسی (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۱) از یک سو و حذف یارانه‌های دولتی بر کالاهای اساسی و نزدیکی با اسرائیل با



امضای پیمان صلح کمپ دیوید از سوی دیگر، زمینه‌ساز بحران مشروعیت و در نهایت ترور وی شد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۹۷).

پس از ترور سادات، حسنی مبارک براساس قانون ۱۹۶۲ مصر به قدرت رسید. وی پس از سوار شدن بر مرکب قدرت، قدرت را شخصی ساخت. قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد، پارلمان را منحل کرد و برخلاف وعده‌های خود، نظام اقتدارگرایی را بسان ناصر و سادات تداوم بخشید. وی ضمن مخالفت با ایده گذار به دموکراسی، حکومتی با بوروکراسی گسترده، امنیت‌محور و تک حزبی شکل داد. قدرت وزیر اطلاعات را افزایش داد و سرکوب، شکنجه و تجاوز به حقوق بشر را به عنوان ابزاری برای حفظ قدرت بکار گرفت. انتخابات پارلمانی ریاست جمهوری را مضحک دانسته و خود را تنها کاندیدای ریاست جمهوری معرفی می‌کرد (Saikal, 2011: 529-533). گرایش‌های ضد پلورالیستی، محدودیت‌های زیادی را برای اپوزیسیون و نهادهای مدنی ایجاد کرد و در این راستا کنش‌های احزاب سیاسی چون وفد و اخوان المسلمین را به تناوب محدود ساخت (Perkins, 2010: 8-17). در نهایت بوروکراسی گسترده، نهادسازی آمرانه، ساخت نخبگی وفادار به حکومت، خصوصی‌سازی گسترده اما متناقض با فضای سیاسی باعث تثبیت اقتدارگرایی حسنی مبارک در ساختار سیاسی مصر شد (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

نولیبرالیسم در ساختار اقتصادی مصر: حسنی مبارک یک دهه پس از به قدرت رسیدن، یعنی از سال ۱۹۹۱، اصلاحات نولیبرالیسم اقتصادی را آغاز کرد که هدف عمده آن، ایجاد ثبات اقتصادی و افزایش رشد اقتصادی بود. در راه دستیابی به این هدف، دولت مصر برنامه‌های اصلاحی را بر مبنای کاهش نقش دولت در اقتصاد (آزادسازی و خصوصی‌سازی)، اصول اقتصاد مبتنی بر بازار، افزایش همگرایی جهانی اقتصاد سیاسی مصر با رقابت خارجی، تشویق صادرات و افزایش وابستگی اقتصادی به سودها و منافع داخلی را پذیرفت. اولین مرحله از اصلاحات از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸، با تلاش موفقیت‌آمیز تثبیت‌سازی آغاز شد. در ژانویه ۱۹۹۱ نرخ بهره بر واحد رایج پول مصر آزاد شد و در فوریه ۱۹۹۱، دولت تصمیم

گرفت که بازار ارز را آزاد کند و بازارهای اولیه و ثانویه را ایجاد کند که در اکتبر ۱۹۹۱ این دو بازار در یک بازار ادغام شدند. در سال ۱۹۹۱، بازار ارز محدودیت زیادی را بر بانک‌های بازرگانی ایجاد نکردند و این منجر به ثبات واحد پول شد. در می و نوامبر ۱۹۹۱ دولت، برنامه ایجاد ثبات اقتصادی را با صندوق بین‌المللی پول و سیاست‌های تعدیل ساختاری را با بانک جهانی امضا کرد. در ژوئن ۱۹۹۵، مصر به سازمان تجارت جهانی پیوست و در سال ۱۹۹۷، توافق تجارت آزاد بزرگ عرب را امضا کرد. در سال ۱۹۹۸، اقتصاد کلان مصر ثبات موفقیت‌آمیزی را تجربه کرد (Alissa, 2011: 4).

مرحله دوم، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴ را در برمی‌گرفت که بر تجارت و اقدامات نهادی متمرکز بود. عوامل داخلی و خارجی مختلفی در این مرحله از اصلاحات دخیل بودند. از جمله عوامل خارجی موثر بر این اقدامات از مشکلات بحران مالی جهانی ۱۹۹۷-۱۹۹۹ برآمده بود. در میان عوامل داخلی می‌توان به کاهش اعتماد به اقتصاد در نتیجه حمله به توریست‌ها در لوکسور اشاره کرد. عوامل داخلی تاثیر مستقیمی بر مسیر رشد اقتصادی و اقتصاد سیاسی مصر گذاشت (Roccu, 2012, pp.20-70).

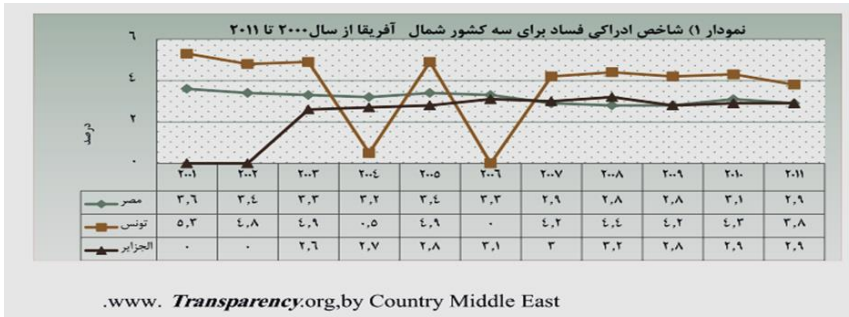
مرحله سوم از اصلاحات نولیبرالیستی در مصر از جولای ۲۰۰۴، با نخست‌وزیری احمد نظیف آغاز شد. از زمان روی کار آمدن احمد نظیف، فرایند اصلاحات اقتصادی در چهارچوب سیاست‌های تعدیل ساختاری تشدید شد. بین سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، تعداد زیادی از قوانین از جمله سرمایه‌گذاری جدید، گمرک، اتحادیه‌های بزرگ صنعتی، مالیات بر شرکت‌های سهامی و ضددامپینگ تصویب شد. قانون جدید حمایت از مصرف‌کننده در سال ۲۰۰۶ تصویب شد. در سال ۲۰۰۴، میانگین تعرفه کالا از ۱۴٫۶٪ به ۹٫۱٪ کاهش یافت و دوباره در فوریه ۲۰۰۷ به ۶٫۹٪ نزول یافت. در این زمان خصوصی‌سازی افزایش یافت. حکومت از سال ۲۰۰۴ اصلاحات مالی را نیز آغاز کرد (Roccu, 2012: 20-70).

همزمان با آغاز اصلاحات اقتصادی نولیبرال از ۱۹۹۱، قرارداد اجتماعی بین دولت و جامعه نیز تغییر کرد. قانون اساسی جدید آشکارا بیان می‌کرد که نظام

اقتصادی در مصر سوسیال دموکراسی بوده که بر اهمیت اصول سوسیالیستی و برنامه‌ریزی مرکزی تاکید دارد (فصل اول). این قانون، ایجاد اشتغال به عنوان یک حق (فصل ۱۳)، تامین خدمات رفاهی و اجتماعی (فصل ۱۶) و همچنین آموزش آزاد را از وظایف دولت معرفی کرد (فصل ۲۰). با این وجود، دولت مصر با تاکید بر اصلاحات اقتصادی لیبرالیستی، نتوانست به تعهدات مندرج قانون اساسی پایبند باشد و در نهایت با مشکلات وسیع اجتماعی و اقتصادی مواجه شد (Alissa, 2011: 7).

انقلاب مصر و اقتدارگرایی نولیبرالیسم: نگاهی بسترمند به تحولات مصر: در اینجا به اقتضای پژوهش به تحلیل و بررسی تاثیر پدیده اقتدارگرایی نولیبرالیسم بر شاخص‌های مهم اقتصادی چون رشد اقتصادی، تولید ناخالص داخلی، فقر و نابرابری، فساد، بیکاری و امنیت شغلی خواهیم پرداخت.

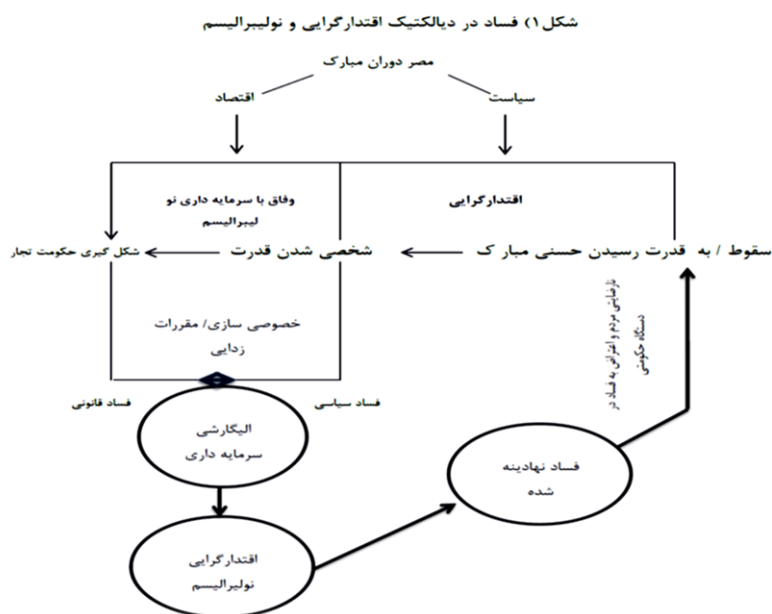
اقتدارگرایی نولیبرالیسم و فساد نهادینه: در طول تاریخ اقتصاد سیاسی مصر از جمال عبدالناصر تا انورسادات «فساد» به عنوان یک شاخص منفی تاثیرگذار بر اقتصاد همیشه وجود داشته است. اما میزان فساد برای هریک یکسان نبوده است. در دوران حسنی مبارک فساد به شدت افزایش یافت؛ زیرا ناصر و انورسادات هر دو پیشرفت‌هایی را از طریق انجام پروژه‌های مهم، به امید بهبود اقتصاد و زندگی مردم مصر انجام دادند. اما حسنی مبارک برخلاف آنها هیچگونه طرح و پروژه‌ای نداشت. فساد در دستگاه حکومتی و نظام سیاسی نهادینه شد و این امر در نهایت منجر به حکومت نزدیک به سی سال حسنی مبارک شد. در زمان انورسادات و ناصر مردم حاضر بودند سطح بالای فساد را تا زمانی که اقتصاد کشور در حال پیشرفت است و زندگی مردم نیز در حال بهبود بود را تحمل کنند. اما فساد در دوره مبارک طوری افزایش می‌یافت که هیچ نتیجه‌ای برای مردم و پیشرفت جامعه مصر به همراه نداشت. در زمان مبارک فساد راه و زندگی بود. در نتیجه فساد از بالا شرایط دشواری را برای اقتصاد ایجاد کرد (Lilas N, 2012: 23-25).



در این راستا، زمانی که به آمار سازمان شفافیت بین‌المللی در خصوص شاخص ادراکی فساد^۱ مراجعه می‌کنیم (بنگرید به نمودار ۱)، فساد بالای مصر در دوران حسنی مبارک را مشاهده می‌کنیم. مطابق شاخص ادراک فساد، مصر به عنوان یکی از کشورهای شمال آفریقا، در میان این کشورهای منطقه بعد از لیبی به لحاظ شاخص ادراکی فساد از سال ۲۰۰۱ به بعد، دومین رتبه را داشته است. شیب منحنی برای شاخص ادراکی فساد در مصر از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، با کمی نوسان صعودی بوده است. این بدین معناست که فساد در مصر در طول حکومت حسنی مبارک افزایش چشمگیری داشته است. اما افزایش شدید فساد در مصر در دوران حسنی مبارک، در مقایسه با سایر رژیم‌های حاکم را نمی‌توان روند عادی دانست بلکه می‌توان آن را متأثر از سیاست‌های نولیبرالیسم رژیم حاکم دانست.

نظام سیاسی اقتدارگرای حسنی مبارک از دهه ۱۹۹۰، اقدام به بکارگیری سیاست‌های اقتصادی نولیبرالیسم در عرصه اقتصادی کرد و در این راستا سیاست خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی را اتخاذ و اجرایی نمود. همسو با این هدف، از سال ۲۰۰۰، دولت آزادسازی و خصوصی‌سازی در بخش‌های مختلف مالی، صنعتی و کشاورزی - در چهارچوب سیاست‌های نولیبرالیسم را آغاز کرد (Roccu, 2012: 4-5). خصوصی‌سازی ارتباط تنگاتنگی را بین حکومت و تجار ایجاد کرد و در نتیجه موقعیت نخبگان سرمایه‌دار را تقویت و آنها را به شدت به بدنه دولت پیوند داد (Maher, 2011: 2). به گفته حنا السیسی، یک فعال دانشجویی، در این دوره «مرز بین حکومت و تجار» به وسیله جمال مبارک پسر حسنی مبارک کاملاً از بین رفت و تعداد زیادی از این تجار جدید به پست‌های قدرتمند حکومتی منصوب شدند (Hanieh, 2011: 21-24). برای این گروه‌ها، ارتباطات سیاسی بهترین راه ممکن

برای سوداگری در عرصه اقتصادی بود و همین امر به آنها انگیزه می‌داد که در عرصه سیاسی حضور یابند و هرچه بیشتر خود را به حزب حاکم نزدیک کنند و در نتیجه این اقدام، تحت لوای خصوصی‌سازی، قدرتمند و ثروتمند شوند (Armbrust, 2011: 1-5). گسترش خصوصی‌سازی و افزایش سهم آن در تولید ناخالص داخلی مصر در شرایط فقدان حکومت قانون و کنترل و نظارت، منجر به افزایش و فراگیر شدن فساد در حکومت و لایه نزدیک به آن شده و ضمن تشدید شکاف طبقاتی - اقتصادی، افزایش نابهنجاری‌های اجتماعی به دنبال داشت (احمدیان، ۱۳۹۰: ۲۰۲-۲۰۰) (بنگرید به شکل ۱).

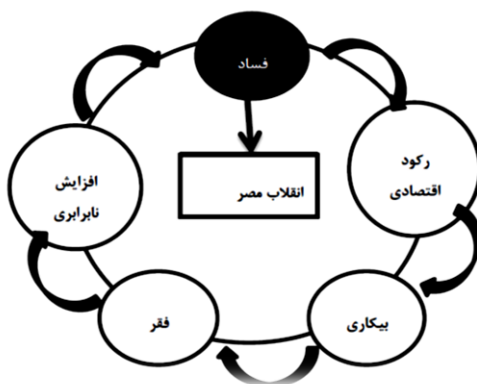


منبع: نویسندگان

در واقع باید گفت که تغییر در بسترها و ساختارهای سیاسی - اقتصادی، موقعیت گروه‌های تجاری را به شکل نخبگان سرمایه تقویت کرد و نقش تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها را به نسبت کاهش داد. در این شرایط، نخبگان سرمایه، از رابطه خود با دولت در جهت سوداگری در اقتصاد استفاده کردند. نخبگان سرمایه، به واسطه سیاست‌های نولیبرالیسم، بخش خصوصی انحصاری را ایجاد کردند و در این راستا

منابع عمومی و انحصار رانت در بخش‌هایی همچون توریست و... را به دست گرفتند (Armbrust, 2011: 1-3) و در پرتو همین گرایش‌های کاپیتالیستی انحصارگرایانه بخش اعظمی از درآمدهای حاصل از رشد اقتصادی مصر را به خود اختصاص دادند (Maher, 2011: 2). برای حفظ این امتیازات رانتی در فرایند انباشت سرمایه، «تشدید خصوصی‌سازی» را به عنوان مطمئن‌ترین و بهترین راهبرد انتخاب کرده و در چهارچوب سیاست‌های تعدیل ساختاری از سال ۲۰۰۴، در زمان احمد نظیف، خصوصی‌سازی را شدت بخشیدند (Armbrust, 2011: 5). در نتیجه این شرایط، دارایی‌های دولت در دست نظام الیگارش‌ی داخلی و طبقه سرمایه‌دار جدید متمرکز شد (Maher, 2011: 3-4) و حاصل آن ظهور پدیده «اقتدارگرایی نولیبرالیسم با الیگارش‌ی سرمایه‌داری فاسد و یغماگر» بود. همین عامل، یعنی گذار از سرمایه‌داری انفتاح به سرمایه‌داری الیگارش‌ی (Roccu, 2012: 4-5) (بنگرید به شکل ۱) را باید به عنوان یکی از عوامل مهم افزایش شدید فساد در دوران مبارک در مقایسه با حکومت انورسادات و ناصر معرفی کرد. فساد ناشی از اجماع با سرمایه‌داری منجر به رکود اقتصادی و به دنبال آن اختلال در بازار کار و افزایش بیکاری، کاهش فرصت‌ها برای جوانان، افزایش فقر و نابرابری، بی‌توجهی به زیرساخت‌ها و وضعیت خدمات در بخش آموزش و سلامت شد و منجر به شکل‌گیری چرخه‌ای به هم پیوسته از عوامل شد که در نهایت همین عوامل به هم پیوسته زمینه‌ساز اعتراضات مردمی در مصر شد (Sassoon, 2012: 3-6) (بنگرید به شکل ۲) که طی آن مردم به خیابان‌ها هجوم آورده و نارضایتی خود را از رژیم و سیاست‌های اقتصادی آن نشان دادند (Maher, 2011: 2-5).

شکل ۲) تأثیر فساد ناشی از بیکاری سرمایه داری بر شاخص های اقتصادی در دوران حسنی مبارک



منبع: نویسندگان

همین عوامل باعث شد تا حسنی مبارک در اولین تلاش برای جلوگیری از شورش ها علیه خود، وزیرانی که با سیاست های نولیبرال ارتباط داشتند را عزل کند. او در سخنرانی ۲۹ ژانویه، «حکومت بدون تجارت» را به رهبری احمد شفیق اعلام کرد. این اقدام حسنی مبارک اثبات کننده این واقعیت است که خود حسنی مبارک نیز به فساد زیاد در حکومت واقف بوده است (Dalacoura, 2011: 3-6). بطورکلی، این شرایط اثر ثروتی فرایند انباشت سرمایه ناشی از رشد اقتصادی را خنثی و ضمن افزایش نابرابری و فقر، زمینه را برای افزایش بیکاری نیز فراهم کرد.

اقتدارگرایی نولیبرالیسم در فرایند رشد اقتصادی و فقر و نابرابری: برای فهم تاثیر پدیده اقتدارگرایی نولیبرالیسم در فرایند رشد اقتصادی و فقر و نابرابری، بهتر است تحلیل رشد اقتصادی و فرایند انباشت سرمایه را در دو مقطع زمانی بررسی کرد: اول، دوران رشد و وفور اقتصادی تحت تاثیر سیاست های تعدیل و نولیبرالیسم اقتصادی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ و دوم دوران کاهش رشد و رکود اقتصادی از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱. با مقایسه رشد و تاثیرگذاری آن بر نابرابری، فقر و شکاف طبقاتی می توان به درک مناسبی از وقوع انقلاب مصر در دوران حسنی مبارک رسید.



دوران وفور و رشد اقتصادی و انباشت سرمایه: مطابق نمودار (۲)، منحنی نرخ رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی برحسب درآمد سرانه سالیانه مصر تحت تاثیر شدت یافتن سیاست های نولیبرالیسم اقتصادی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸، افزایش را نشان می دهد. رشد تولید ناخالص داخلی از ۴٪ در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به ۷٪ در سال ۲۰۰۶، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ رسیده است که این نرخ رشد اقتصادی بالاترین نرخ رشد اقتصادی در مصر را نشان می دهد. با وجود بحران اقتصادی جهانی در سال ۲۰۰۸، می بینیم که نرخ رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی در مصر پاسخی معکوس داشته و در زمان بحران اقتصادی نه تنها کاهش نداشتند و بلکه در نرخ ۷٪ ثابت باقی مانده است. در رشد تولید ناخالص داخلی برحسب درآمد سرانه در مصر نیز مشاهده می کنیم که از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ نیز به طور نسبی افزایش داشته است (نرخ رشد تولید ناخالص داخلی برحسب سرانه مصر از ۲٪ در سال ۲۰۰۴، به ۳٪ در سال ۲۰۰۵ و به ۵٪ در سال های ۲۰۰۶، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ افزایش یافته است).

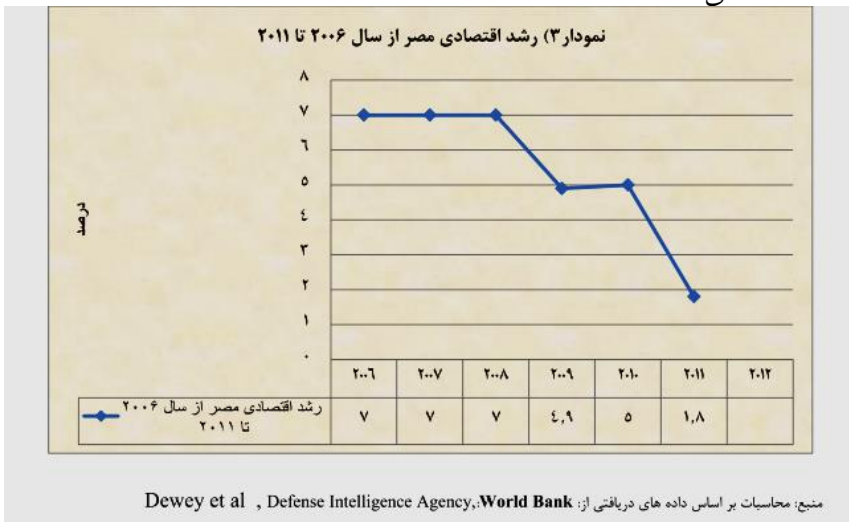
با این وصف انتظار می رفت با توجه به تاثیر رشد اقتصادی، سطح رفاه اقتصادی در مصر از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸، تحت تاثیر سیاست های نولیبرالیسم اقتصادی مصر افزایش یابد. به عبارت دیگر، در این دوره زمانی، بایستی نظاره گر

رابطه‌ای مستقیم بین درجه بزرگ بودن نرخ تولید ناخالص داخلی و کیفیت زندگی در مصر باشیم، اما در عمل این چنین نشد.

در واقع، اصلاحات مداوم و وسیع نولیبرالیستی حسنی مبارک از سال ۲۰۰۴، آسیب‌پذیری مالی، پولی و صادراتی را کاهش داد و وضعیت سرمایه‌گذاری را بهبود بخشید. بنا به گفته صندوق بین‌المللی پول، مصر در اجرا و پیاده کردن اصلاحات لیبرال اقتصادی موفق بود و قابلیت و ثبات اقتصادی را تقویت کرد و فضای مناسبی را برای سیاست پاسخگویی فراهم کرد و رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی را افزایش داده است؛ اما سطح نابرابری‌ها را بیش از حد افزایش و همزمان مکانیسم حمایت اجتماعی را تحلیل داد و با تمرکز ثروت در دست گروه اقلیت (تجار و نزدیکان حکومت)، منجر به کاهش شدید کیفیت زندگی برای بیشتر مردم شد و فقر را افزایش داده است (Hanieh, 2011: 21-24). در واقع، روی کار آمدن احمد نظیف و تشدید برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی، باعث تمرکز ثروت در دست افراد ثروتمند وابسته به حکومت و قدرت حاکم شد. آنها بیشترین درآمدهای حاصل از رشد سریع اقتصادی را قبضه می‌کردند، این در حالی بود که سهم طبقات پایین به شدت کاهش یافته بود (Maher, 2011: 2). اعتراضات ناشی از افزایش قیمت غذا، کاهش ماریجی دستمزدها، افزایش فقر و نابرابری و بیکاری بخصوص در زنان در سال ۲۰۰۸، یعنی زمانی که اقتصاد مصر از بالاترین نرخ رشد اقتصادی برخوردار بود، نمایانگر این است که افزایش رشد اقتصادی تاثیری بر افزایش سطح رفاه مردم مصر نداشته است (Joya, 2011: 5).

در پس این تحولات، از سال ۲۰۰۹ شاهد کاهش نرخ رشد اقتصادی در مصر از ۷٪ به ۴٫۶٪ هستیم. به این معنا که رشد اقتصادی مصر روند نزولی پیدا کرده و به عبارتی به سمت رکود اقتصادی و حسیض سیر می‌کند. برخی بر این اعتقاد هستند که در سال‌های قبل از انقلاب مصر، اگر چه نرخ رشد اقتصادی مصر کاهش داشته است اما دولت مصر در جلوگیری از سقوط و کاهش نرخ رشد اقتصادی موفق عمل کرده است و در سال ۲۰۱۰، نرخ رشد اقتصادی مصر دوباره افزایش یافته و به ۵٪ رسیده است. پس از آنجا که نرخ رشد اقتصادی در سال

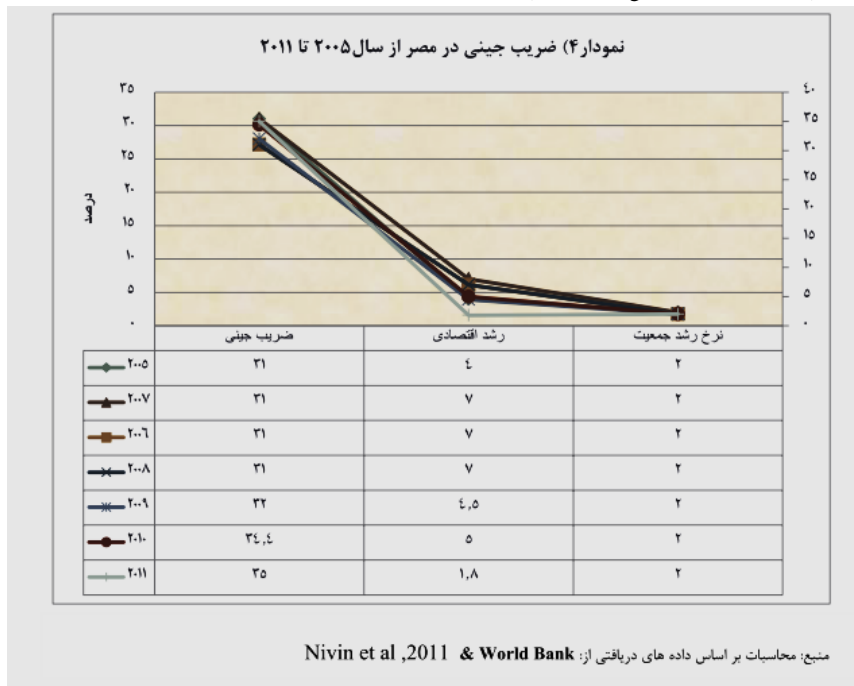
۲۰۱۰ هنوز بالا بود، نمی توان گفت که سیاست های نولیبرالیسم اقتصادی عامل انقلاب مصر بوده است (Korotaye, Znkina, 2011: 2). اما نمودار ۳ نادرستی این فرض را به خوبی نشان می دهد. این نمودار رکود اقتصادی و کاهش رشد اقتصادی شدید مصر را از ابتدای سال ۲۰۱۰ (در اینجا) تا اواخر این سال و اوایل ۲۰۱۱ نشان می دهد.



در واقع، اقتصاد مصر از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۰، رشد کمی (۴٫۶٪ به ۵٪) داشته است و از ابتدای سال ۲۰۱۰، این رشد نیز جای خود را به کاهش نرخ رشد اقتصادی می دهد و اقتصاد مصر در سراسر سال ۲۰۱۰ با رکود مواجه می شود. نرخ رشد اقتصادی در سه ماهه اول سال ۲۰۱۰ از ۵٪ به ۴٪ و در سه ماهه دوم از ۴٪ به ۳ درصد، در سه ماه سوم از ۳٪ به ۲٪ و در سه ماه چهارم و اوایل سال ۲۰۱۱ و زمان وقوع انقلاب مصر، از ۲٪ به ۱٫۸٪ و پایین تر کاهش پیدا می کند. یعنی اقتصاد مصر یک سال قبل از وقوع با کاهش رشد اقتصادی و همچنین کاهش نرخ رشد تولید ناخالص داخلی برحسب سرانه همراه بوده است (۳٪ به صفر) و به طور کلی رکود شدید اقتصادی را تجربه کرده است (Dewey et al, 2011: 2). در نتیجه این رکود اقتصادی، فقر و نابرابری در بین مردم مصر به شدت افزایش یافت.

نمودار ضریب جینی در این دو مقطع نیز گویای همین امر است. همان طور که نمودار ۴ نشان می دهد، همزمان با افزایش رشد اقتصادی تحت تاثیر

سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی از سال ۲۰۰۵، با وجود افزایش نرخ رشد اقتصادی از ۴٪ در سال ۲۰۰۵ به ۷٪ در سال ۲۰۰۸ و نرخ رشد ثابت نزولی یعنی ۲٪ جمعیت در مصر، ضریب جینی کاهشی نداشته و حتی در سال ۲۰۰۶، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ زمان اوج رشد اقتصادی، منحنی آن در نقاط ۳۱ و ۳۲ در نوسان بوده است. این به معنای آن است که رشد اقتصادی بالای مصر تاثیری بر کاهش نابرابری در مصر نداشته و سطح نابرابری تقریباً در یک سطح نامتغیر مانده است. با کاهش نسبی رشد اقتصادی در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، ضریب جینی، نابرابری در مصر را بین ۳۳-۳۴,۵ نشان می‌دهد. عدد ضریب جینی در سال ۲۰۱۰ یعنی ۳۴,۴ موجب شده بود که اعتراضات به صورت دراماتیکی در ابتدای سال ۲۰۱۰ افزایش پیدا کند (Abdel Meguid et al, 2011: 6).



در اواخر سال ۲۰۱۰ و اوایل سال ۲۰۱۱، با رسیدن رشد اقتصادی مصر به ۱,۸٪، ضریب جینی نیز به تدریج همزمان به بالاترین حد خود رسیده و رکورد تاریخی را در ساختار اقتصادی ثبت می‌کند (۳۵ درصد). این بدان معنا است که در مصر، انتقال درآمدی از سوی طبقه غنی به طبقات پایین صورت نگرفته است. در واقع،

فساد بالا در دستگاه حکومتی توسط جمال مبارک و... تحت عنوان «حکومت تجار» تنها تمام درآمدهای ناشی از رشد اقتصادی را تاراج کرده و مستقیماً مانع توزیع عادلانه ثروت و به تبع آن توسعه اقتصادی شده است (Saikal, 2011: 533).

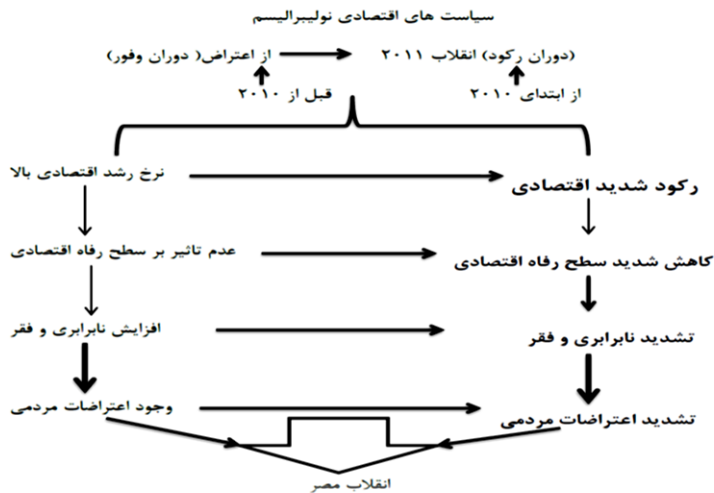
افزایش نابرابری و فقر منجر به کاهش استانداردهای زندگی در مصر شد و این کشور را پایین‌تر از استانداردهای بین‌المللی قرارداد. این کاهش استاندارد از سال ۱۹۹۰ (شروع اصلاحات لیبرالیسم)، به طور مداوم افزایش داشته است. به گفته سازمان ملل متحد ۲۰ تا ۳۰٪ از مردم مصر زیر خط فقر زندگی می‌کنند که این عدد در سال ۲۰۱۰، به ۴۰٪ می‌رسد. توسعه نامتوازن و توزیع غیرمنصفانه ثروت باعث شد که مصریان فقیر در محله‌های آلوده با فقر و ازدحام جمعیت، کمبود غذا و آب سالم و فقدان کیفیت آموزش و سلامت زندگی کنند (Abdel

Meguid et al, 2011: 6)

در مجموع باید گفت که اگرچه در دوران وفور اقتصادی یعنی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸، با تشدید اصلاحات نولیبرالیسم در چهارچوب سیاست‌های تعدیل ساختاری، رشد اقتصادی مصر بالا بوده است و فرایند انباشت سرمایه در وضعیت مناسبی قرار داشته است، اما اثر ثروتی فرایند انباشت سرمایه بر سطح رفاه و کیفیت مردم مصر، خشی و منفی بوده است. این شرایط عمدتاً متأثر از این بود که اول با تشدید فرایند خصوصی‌سازی، نخبگان سرمایه‌دار، بخش‌های مختلف اقتصادی چون صنعت، کشاورزی و مالی را در انحصار خود قرار داده و بخش عمده درآمدهای این بخش‌های اقتصادی را قبضه می‌کردند، در نتیجه تمرکز ثروت در دست این گروه‌های کاپیتالیستی انحصارگرا و سوداگر بود. همچنین عدم وجود سیاست‌های حمایتی-مالیاتی مناسب، انتقال ثروت از طبقات بالا به طبقات پایین و فرودست صورت نمی‌گرفت. دوم اینکه دولت نیز در راستای اجرای بسته‌های سیاستی نولیبرالیسم، هزینه‌های عمومی را کاهش داد و در نهایت چنین اقداماتی، ضمن ایجاد بی‌ثباتی در ساختار کلان اقتصادی، نابرابری و فقر در مصر را در این مقطع زمانی افزایش داد و موجبات اعتراض مقطعی اما پیشرونده و صعودی مردم در برابر رژیم حاکم را فراهم ساخت. در نتیجه وقوع بحران و رکود اقتصادی و

اختلال در فرایند انباشت سرمایه متاثر از بکارگیری سیاست تعدیل ساختاری در مصر از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱، منحنی فقر و نابرابری (ضریب جینی) با شیبی صعودی، افزایش زیادی را تجربه کرد و در نهایت با تشدید شکاف طبقاتی، زمینه‌ساز انقلاب مصر شد (بنگرید به شکل ۳).

شکل ۳) تأثیر دیالکتیک اقتدارگرایی و نولیبرالیسم بر رشد اقتصادی و ضریب جینی



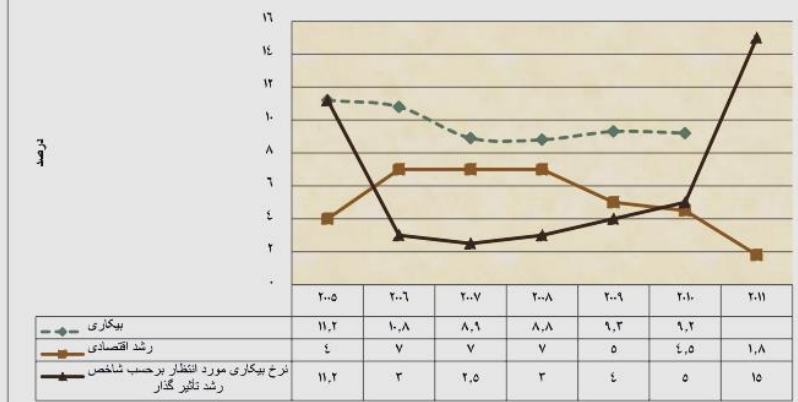
منبع: نویسندگان

بیکاری و امنیت شغلی: در ساختار اقتصادی مصر، افزایش رشد اقتصادی ناشی از بکارگیری سیاست‌های نولیبرالیسم (تعدیل ساختاری)، بر کاهش بیکاری تأثیر چندانی نداشت. در واقع، به‌رغم اینکه سیاست‌ها باعث بالا رفتن نرخ رشد اقتصادی در مصر شد، اما باعث اشتغال‌زایی که همزمان با ورود داوطلبان جدید کار در بازار کار بود، نشد (Pratt, 2011: 3-5). در سال‌های وفور اقتصادی ناشی از سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی، انتظار می‌رفت که با توجه به تعداد نیروی کار، بیکاری تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کند، اما در عمل چنین نشد (به نمودار ۶ بنگرید). این نمودار تأثیر رشد اقتصادی بر بیکاری را در شرایط تأثیرگذاری و عدم تأثیرگذاری به صورت خطوط ممتد (رشد اقتصادی و بیکاری مورد انتظار) و متقاطع (بیکاری واقعی) نمایش و به مقایسه این وضعیت دوگانه در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ می‌پردازد. بر این اساس، برخلاف انتظارات، از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰

که اقتصاد از رشد بالایی برخوردار بوده است، منحنی بیکاری واقعی به جای حرکت روی نقاط ۳ تا ۵، با شیب صعودی روی نقاط ۸ تا ۱۱ درصد در نوسان بوده است که این شرایط در دوران رکود اقتصادی یعنی در سال ۲۰۱۱، تشدید شده است. برآوردها - براساس آمار ارائه شده در کنفرانس قاهره - به نوعی حاکی از نرخ بیکاری بیش از ۱۵ درصد در اوایل سال ۲۰۱۱ است (بنگرید به نمودار ۵). این وضعیت گواه بر این است که افزایش رشد اقتصادی در مصر در زمان تشدید سیاست‌های نولیبیرالی اقتصادی، تاثیری بر کاهش نرخ بیکاری در مصر نداشته است. دلیل اصلی این وضعیت را می‌توان در خصوصی‌سازی ناکارآمد و دولت حسنی مبارک دانست که با ایجاد انحصار در بخش خصوصی، ضمن خنثی‌سازی اثر ثروتی رشد اقتصادی بر شاخص بیکاری، زمینه‌ساز کاهش امنیت شغلی برای کارگران در بخش‌های مختلف اقتصادی به‌ویژه بخش صنعتی شد.

در واقع، اصلاحات ساختاری با استراتژی خصوصی‌سازی، منجر به تغییر روابط نیروی طبقاتی، کاهش امنیت شغلی و از بین رفتن استانداردهای خدمات اجتماعی برای کارگران شد. خصوصی‌سازی بخش عمومی - با استراتژی‌هایی همچون تعیین حداقل دستمزد - زمینه‌ساز تضييع حقوق کارگران در بخش عمومی و تقویت موقعیت کارگران در بخش خصوصی شد (Roccu, 2012: 4-5). این شرایط حتی به افزایش کار در بخش غیررسمی اقتصاد که در آن امنیت شغلی تضمین شده‌ای وجود ندارد نیز دامن‌زد و میزان کار در بخش غیررسمی را از چهار و نیم میلیون در سال ۱۹۹۶، به بیش از ۱۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰ افزایش داد. همین شرایط موجبات اعتراضات کارگری در مصر علیه بی‌عدالتی‌های رژیم حاکم را فراهم کرد (Khalek, 2011: 21-24).

نمودار (۵) بیکاری واقعی و مورد انتظار در مصر بر حسب میزان رشد اقتصادی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱



منبع: محاسبات بر اساس داده های دریاقتی از: Hassan, International Conference Cairo (2008) & World Bank

اعتراضات کارگری به دلایلی چون دستمزد پایین، فقدان کار، افزایش هزینه‌های عمومی و کاهش استانداردهای زندگی در مصر صورت می‌گرفت. این اعتراضات هرچند به صورت مختلف در گذشته نیز وجود داشت، اما در زمان حسنی مبارک به‌ویژه از سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱، افزایش چشمگیری یافت. در این سال‌ها با تشدید برنامه‌های نولیبرالیسم، کارگران در محل کار خود در اعتراض به سیاست‌های ناعادلانه طبقه حاکم، دست به اعتصاب و اعتراض زدند (Maher, 2011: 2-5).

اولین گروهی که در برابر سیاست‌های ناعادلانه دولت چون کاهش دستمزد و افزایش هزینه‌ها اعتراض کردند، کارگران صنعت نساجی مصر بود؛ اما طولی نکشید که کارگران ساختمانی، کارکنان صنعت حمل‌ونقل و حتی کارکنان بخش متروی قاهره به صف معترضین پیوستند. در سال ۲۰۰۶، ۲۵ هزار نفر از کارگران برضد رژیم برخاسته و و بزرگ‌ترین حلقه اعتراضی را علیه رژیم حاکم تشکیل دادند (Maher, 2011: 2-8). در سال ۲۰۰۸، اعتراضات سازمان یافته‌تر و در چهارچوب یک اتحادیه مستقل برای دفاع از منافع کارگران ادامه یافت، اما در نهایت این اعتراضات سازمان یافته نیز به دلایل امنیتی توسط رژیم حاکم سرکوب شد (Joya, 2011: 4-5). اعتراضات کارگری در سال ۲۰۰۹ تداوم یافت و در سال

۲۰۱۰، با گسترش بی‌سابقه اعتراضات به شکل سازمان یافته و طولانی مدت کارگران در برابر پارلمان مصر، به اوج رسید (Maher, 2011: 7).

بنابراین، می‌توان گفت بیکاری و فقدان امنیت شغلی در بین کارگران مصری که عمدتاً از سیاست‌های ناکارآمد اقتصادی رژیم حاکم چون خصوصی‌سازی و مقررات زدایی در بخش‌های مختلف نشأت می‌گرفت، زمینه‌ساز اعتراضات مردمی در برابر رژیم حاکم شد و در نهایت منجر به فروپاشی نظام سیاسی اقتدارگرای حسنی مبارک شد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش در راستای واکاوی اقتصاد سیاسی وقوع انقلاب مصر، آنچه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، تاثیر سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی در چهارچوب سیاست‌های تعدیل ساختاری بر ساختار اقتصادی مصر - به ویژه شاخص‌ها و متغیرهای اقتصادی چون فساد، رشد اقتصادی، فقر و نابرابری - در فضای سیاسی اقتدارگرای حسنی مبارک بود. این هدف در یک فضای سیستماتیک و در چهارچوب اقتدارگرایی نولیبرالیسم با متغیرهای اقتصادی چون فساد، رشد اقتصادی، فقر و نابرابری و بیکاری و امنیت شغلی جنبه عملیاتی به خود گرفت. در این راستا، نتایج و یافته‌های پژوهش در ارتباط با شاخص‌ها و در تطابق با فرضیه پژوهش به صورت زیر مشخص می‌شود:

در نتیجه بکارگیری سیاست‌های نولیبرالیسم در چهارچوب تعدیلات ساختاری با سیاست‌هایی چون خصوصی‌سازی و مقررات زدایی توسط حسنی مبارک و کارگزاران رژیم حاکم در یک فضای سیستمی اقتدارگرا، فساد افزایش و نهادینه شد. در واقع، خصوصی‌سازی و مقررات زدایی و آزادسازی منجر به گذار از سرمایه‌داری انفتاح به سرمایه‌داری الیگارشیک شد که در آن همبستگی تنگاتنگ حکومت با تجار در فضایی غیرپلورالیستی، موقعیت نخبگان سرمایه تقویت شد. نخبگان سرمایه از ارتباط با دولت جهت انحصارگرایی و سوداگری در اقتصاد استفاده کرد و بخش خصوصی انحصاری در حوزه‌های مختلف به‌ویژه صنعتی ایجاد کردند و تحت این شرایط بخش اعظمی از درآمدهای اقتصادی را به یغما

می‌بردند. این در شرایطی صورت می‌گرفت که نظام از سیستم کنترلی و نظارتی مناسب برخوردار نبود. در نتیجه این وضعیت، فساد افزایش و در ساختار سیاسی اقتصادی مصر نهادینه شد.

رشد اقتصادی و فقر و نابرابری: اگرچه سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی در مصر آسیب‌پذیری مالی را کاهش و رشد اقتصادی و فرایند انباشت سرمایه را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد، اما عواملی چون فساد سیاسی و قانونی در دستگاه سیاسی، فقدان سیاست‌های حمایتی-مالیاتی برای بازتوزیع درآمدها و انتقال ثروت از طبقات بالا به طبقات پایین، همچنین تاکید دولت بر کاهش هزینه‌های عمومی و آزادسازی قیمت‌ها بدون در نظر گرفتن مقتضیات حاکم بر جامعه، اقتصاد و شرایط سیاسی، اثر ثروتی فرایند انباشت سرمایه و رشد اقتصادی بر رفاه را کاهش داد و منجر به افزایش فقر و نابرابری شد که این شرایط در زمان بحران اقتصادی تشدید و زمینه‌ساز گسترش اعتراضات در فضای سیاسی مصر شد.

بیکاری و امنیت شغلی: سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی نه تنها بیکاری را کاهش نداد بلکه به واسطه سیاست خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی در فضای ساختار اقتصادی مصر، امنیت شغلی کارگران را در بخش‌های مختلف به‌ویژه صنعتی، کاهش داد و علاوه بر این اشتغال در بخش‌های غیررسمی اقتصاد را نیز افزایش داد. در واقع، خصوصی‌سازی با استراتژی تعیین حداقل دستمزد، موقعیت کارگران در بخش عمومی را به نفع کارگران در بخش خصوصی تضعیف می‌کرد که این خود با کاهش امنیت شغلی و افزایش هزینه زندگی همراه بود. همین اوضاع شرایط را برای بسیج و گسترش اعتراضات سازمان یافته در برابر رژیم فراهم کرد.

براین اساس، در نهایت باید گفت که مجموعه عوامل فوق با هم، زمینه‌ساز بحران در سازواری و انطباق در نظام سیاسی مصر، انقلاب و در نهایت منجر به فروپاشی رژیم اقتدارگرای حسنی مبارک شد.

منابع:

الف) فارسی

آجیلی، هادی. کشاورز مقدم، الهام. پائیز و زمستان ۱۳۹۴. شاخص‌های توسعه مصر در دوران انقلاب ژانویه ۲۰۱۱، دو فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی جهان اسلام، دوره ۳، شماره ۲.

احمدیان، حسن. بهار ۱۳۹۰. گذار مصر از اقتدارگرایی: عوامل و زمینه‌ها، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول.

پورحسن، ناصر. تابستان ۱۳۹۵. دولت عمیق نظامیان و کودتای جامعه مدنی در مصر با تاکید بر تحولات ۲۰۱۱-۲۰۱۵، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره ۱۸.

سردارنیا، خلیل‌الله. تابستان ۱۳۹۰. تحلیل ساختاری کنشگرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره ۱۸.

سردارنیا، خلیل‌الله، حیدری، مصطفی. پائیز ۱۳۹۴. تحلیل جنبش‌های اجتماعی مصر در چهارچوب نظریه‌های متاخر جنبش‌های اجتماعی و جان فوران، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، شماره سوم. هیوود، اندره. ۱۳۹۲. سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، نشر نی، چاپ سوم، تهران.

ب) انگلیسی

Abdel Meguid, Nivin S, et al.(fall 2011). " **The Economic Causes of the Egyptian Revolution "January 25, 2011"**, The American University in Cairo School of Global Affairs and Public Policy Public Policy and Administration Department.

Abdel-Khalek, Gouda. (2010). "**Growth, Economic Policies and Employment Linkages in Mediterranean Countries :The cases of Egypt, Israel, Morocco and Turkey**", ILO Cataloguing in Publication

- Data , International Labour Office; Employment Policy Dept.
- Azar, Raid. (2015). "**Neoliberalism, Austerity, and authoritarianism**", NewPolitics, vol. xvc-3, available in www.newpol.org.
- Alissa, Sufyan. (October 2007). **The Political Economy of Reform in Egypt: Understanding the Role of Institutions**, Carnegie Middle East Center, Number 5.
- Armbrus, Walter. 2011. "**Egypt: A revolution against neoliberalism?**", available in, www.aljazeera.com/indept/option/2011.
- Bureaucrat, Diligent, 2011. **Neoliberal contradiction: Singapore Economically free, politically repressed**, available, in www.dailykos.com.
- Beckman, B. 1992. "**Empowerment or Repression? The World Bank and the Politics of African Adjustment**" in P. Gibbon, Y. Bangura and A. Ofstad (eds) *Authoritarianism, Democracy and Adjustment*. Uppsala: Nordiska Afrikainstitutet.
- Dalacoura, Katerina. 2011. "**Democratisation: uprising, violence and reform**", Conservative Middle East Council the Arab Spring: Implications for British Policy.
- Dewey, Taylor, et al. march 2011. "**The Impact of Social Media on Social Unrest in the Arab Spring**", Final Report prepared for: Defense Intelligence Agency, Stanford, CA.
- El-Amine Rami and Henaway Mostaf. 2011. "**A People's History of the Egyptian Revolution**", The Arab Revolts Against Neoliberalism, Socialist Project, Socialist Interventions Pamphlet Series.
- Evans, Peter and H. Sewell, William. 2013. "**The Neoliberal Era Ideology, Policy, and Social Effects**", Cambridge University Press.
- Hahn, Niels S. C. 2008. "**Neoliberal Imperialism and Pan-African Resistance**" Department of Development Studies School of Oriental and African Studies University of London.
- Hanieh, Adam. 2011. **Egypt's Uprising: Not Just a Question of 'Transition'**, The Arab Revolts Against Neoliberalism, Socialist Project, Socialist Interventions Pamphlet Series.
- Hassan, mohamed. (March 2008). "**Labor Market Pressures in Egypt: Why is the Unemployment Rate Stubbornly High?**" International Conference on "The Unemployment Crisis in the Arab Countries", Cairo-

Egypt.

- Joya, Angela. 2011. **"Egyptian Protests: Falling Wages, High Prices and the Failure of an Export-Oriented Economy"**, The Arab Revolts Against Neoliberalism, Socialist Project, Socialist Interventions Pamphlet Series.
- Korotayev, Andrey & Zinkina, Julia. 2011. **Egyptian Revolution: A Demographic Structural Analysis**, Núm. 13.
- Kotz, M, David. 2000. **"Globalization and Neoliberalism"**, Department of Economics and Political Economy Research Institute University of Massachusetts, U.S.A.
- Kotz, M, David. 2008. **"Contradictions of Economic Growth in the Neoliberal Era: Accumulation and Crisis in the Contemporary U.S. Economy"**, Department of Economics and Political Economy Research Institute University of Massachusetts, U.S.A.
- Lilas, N, Gawhry. 2011. **Assessing the Impact of Social Media on the 25 January 2011 Egyptian Revolution**, Monterey, California. Naval Postgraduate School.
- Lubliner, Paul. (May 2006). **"Exploiting The Impact of Neoliberal Economic Development on poverty in Costa Rica: what went wrong?"** Presented to the Department of Romance Languages and the Honors College of the University of Oregon in partial fulfillment of the requirements for the degree of Bachelor of Arts.
- Maher, Stephen. 2011. **"The political Economy of the Egyptian Uprising"**, monthlyreview, volume 63, www.monthlyreview.org.
- Pereira, Luiz Carlos. 2013. "Assault on the State and on the Market: Neoliberalism and Economic Theory", Estudos Avancados 23 (66).
- Perkins, M. Andrea. 2010. **"Mubarak's Machine: The Durability of the Authoritarian Regime in Egypt"**, thesis Master of Art, Department of Government and International Affairs College of Arts and Sciences University of South Florida.
- Pioppi, Daniel And et al. 2011. **"Transition to What: Egypt's Uncertain Departure From Neo- Authoritarianism"**, Mediterranean Paper Series, The German Marshall Fund of the United State.
- Pratt, Nicola. 2011. "The Arab Uprisings—Where From and Where To?".
- Roccu, Roberto. (January 2012). "Neoliberal Authoritarianism, Passive

- Revolution and Failed Hegemony in Egypt under Mubarak, 1991-2010", **Australian Journal of International Affairs** Vol. 65, No. 5.
- Saikal, Amin. (November 2011). "**Authoritarianism, revolution and democracy: Egypt and beyond**", Australian Journal of International Affairs Vol. 65, No. 5.
- Sassoon, Joseph. 2012. "**Economic Lessons from Iraq for Countries of the Arab Spring**", Middle east program occasional paperseries .
- Şener, Meltem Yılmaz. 1992. "The Relationship Between Neoliberalism and Authoritarian states: The Case of Turkey"
- Stockhammer, Engelbert. (June 2010). "**Neoliberalism, Income Distribution and the Causes of the Crisis**", Research on Money and Finance Department of Economics, SOAS Thornhaugh Street, Russell Square London, WC1H 0XG Britain, Version 0.6.
- Toye, J. 1992. "**Interest Group Politics and the Implementation of Adjustment Policies in Sub-Saharan Africa**" in Gibbon, P., Y. Bangura and A. Ofstad (eds) Authoritarianism, Democracy and Adjustment: The Politics of Economic Reform in Africa. Uppsala: Nordiska Afrikainstitutet.